

## ذهن و رسانه: کاوش رابطه فروید – مک لوهان<sup>۱</sup>

آدریانا براگا (دانشگاه کاتولیک پونتیفیکال)، رابرت لوگان (دانشگاه تورنتو)<sup>۲</sup>

ترجمه آزاده غیبی زاد

### چکیده

در مقاله حاضر، این قضیه را بررسی خواهیم کرد که زیگموند فروید به احتمال، بر تفکر مارشال مک لوهان تأثیرگذار بوده است. همچنین نکات هم‌تراز تفکر آنان را بسط خواهیم داد. نخستین نکته‌ای که ارتباط بین این دو را نشان می‌دهد، این است که مک لوهان در نوشته‌های خود، پیوسته به فروید ارجاع می‌دهد. نکته دوم نیز این است که هر دو آنها، با نیروهایی نامرئی جدال می‌کردند؛ این نیروها در مورد مک لوهان، تأثیرات ناشناخته یا مخفی رسانه‌ها و در مورد فروید، خاطرات سرکوب‌شده و ناخودآگاه بودند. ما همین فرضیه را به‌عنوان کاوشگر ارائه می‌دهیم و معتقدیم که با توجه به تواتر ارجاع مک لوهان به فروید و ارائه نقل‌قول‌های متعدد از او، درجاتی از حقیقت در آن وجود دارد. حتی اگر هم درست نباشد، دست کم می‌تواند تشابهات فکری این دو متفکر انقلابی را که عملکرد روان انسان را از دو منظر کاملاً متفاوت کاوش کرده‌اند، برای ما آشکار کند.

واژگان کلیدی: نیمه خودآگاه، ناخودآگاه، هوشیاری، روان، لطیفه

### مقدمه

من درست در همان جایگاه لویی پاستور قرار دارم، زمانی که به پزشکان می‌گفت بزرگ‌ترین دشمنشان کاملاً نامرئی و برای آنان ناشناخته است. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۱۸)

۱. این مقاله، ترجمه مقاله زیر می‌باشد.

Mind and media: Exploring the Freud-McLuhan connection in Exploration in Media Ecology. December 2013.

2. Adriana Braga (pontifical university catholic, Robertk. Logan (university of Toronto)

اسکیزوفرنی پیامد الزامی باسواد است. (مک‌لوهان، ۱۹۶۲: ۲۲)

زیگموند فروید در سال ۱۸۵۶ متولد شد و در سال ۱۹۳۹ از دنیا رفت، خیلی پیش از آنکه پژوهش مک‌لوهان در سطح بین‌المللی شناخته شود؛ بنابراین، ممکن نیست که فروید از مک‌لوهان تأثیر گرفته باشد. اما مک‌لوهان، متولد ۱۹۱۱، فرصت کافی داشت تا به‌عنوان دانشجو و بعدها، پژوهشگر با عقاید فروید آشنا شود. مک‌لوهان نخستین بار در سال ۱۹۴۹ به فروید ارجاع داد (۱۹۴۹)، (۱۹۶۳)، زمانی که مقاله «آسیب‌شناسی روانی زمان و زندگی»<sup>۱</sup> را منتشر کرد. او عنوان این مقاله را از کتاب فروید با عنوان «آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره»<sup>۲</sup> (۱۹۰۱)، (۱۹۱۴) برداشته بود. علاوه بر این، مک‌لوهان به پژوهشگر فرویدی، گرشون لگمن<sup>۳</sup> (۱۹۴۹)، (۱۹۴۸) [۱۹۶۳] نیز علاقه‌مند بوده است. ما در کتاب «عروس مکانیکی»<sup>۴</sup> (۱۹۵۱) علاقه به مضامین فرویدی را پیدا کردیم؛ در این کتاب، مک‌لوهان بحث می‌کند که چگونه در ساخت تبلیغات برای فروش سخت‌افزارهای صنعتی از جنسیت استفاده می‌شود.

علاقه مک‌لوهان به فروید در پی شیفتگی او به شاعران سمبولیست به‌وجود آمد که به عقیده وی، علاقه فروید به تعالی و ضمیر ناخودآگاه را پیش‌بینی می‌کردند.

بعد جدیدی که از طریق شاعرانی چون بودلر و رمبو برای واکاوی انسان باز شده است، مناظر داخلی<sup>۵</sup> یا مرز و بوم ذهن نام دارد. بسیاری از شاعران و نقاشان، پیش از آنکه فروید و یونگ دوربین‌ها و دفترچه‌های یادداشت خود را برای ثبت حالت‌های روانی به‌کار گیرند، به مرزهای این دنیای درونی وارد شدند. شاید جالب‌ترین مورد، کلود برنارد<sup>۶</sup> باشد که مقدمه او بر مطالعه طب تجربی، طلایع ورود علم به محیط داخلی بدن بود، درست در زمانی که شاعران همین کار را برای احساس و ادراک انسانی می‌کردند. (مک‌لوهان، ۱۹۶۴، ۱۸۲)

از نظر فروید، لطیفه روشی است که ناخودآگاه، برای ابراز خود به‌کار می‌گیرد و از این رو، تفکرات سرکوب‌شده گوینده را آشکار می‌کند. از نظر مک‌لوهان نیز لطیفه‌ها نکته‌ای را در مورد گوینده آشکار می‌کنند، آنها ناراضی‌های پنهان گوینده را نشان می‌دهند. مک‌لوهان این ایده را به اعتبار بازیگر کمدی، استیو آلن<sup>۷</sup> مطرح می‌کند که گفته بود: «انسان بامزه، انسان ناراضی است».

1. Psychopathology of time and life
2. Psychopathology of Everyday Life
3. Gershon Legman
4. Mechanical Bride
5. Paysage interieur
6. Claude Bernard
7. Steve Allan

هدف از این مقاله، کاوش تأثیرات احتمالی فروید بر تفکر مک لوهان بوده است. هر دو متفکر معتقدند که ذهن خودآگاه، تمام داستان را نمی‌گوید. ذهن ناخودآگاه، نقش بسیار مهمی در نظریه فروید بر عهده دارد در حالی که مک لوهان از نیمه‌هوشیاری<sup>۱</sup> صحبت می‌کند.

نیمه‌خودآگاهی اصطلاحی است که فروید تنها در اولین نوشته خود به کار برد و بعد از مدتی کوتاه، به جای آن از ناخودآگاه استفاده کرد. از سوی دیگر، مک لوهان از اصطلاحات نیمه‌خودآگاه<sup>۲</sup> و نیمه‌هوشیار استفاده می‌کند که به معنای حالتی پایین‌تر از سطح هوشیاری یا خودآگاهی است. مک لوهان اصطلاح خودآگاهی را هم به کار می‌برد ولی نه در معنای فرویدی آن بلکه اغلب، این اصطلاح را به‌عنوان مترادف نیمه‌خودآگاهی یا زیرآستانه به کار می‌گیرد. از نظر فروید، نیمه‌خودآگاهی هرگز وارد روان نمی‌شود ولی ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه هر دو اجزای روان هستند. ضمیر خودآگاه، بخشی از روان است که فرد از آن آگاهی دارد و ناخودآگاه بخشی است که از آن آگاه نیست. مک لوهان از اصطلاح نیمه‌هوشیاری، ناخودآگاه و نیمه‌خودآگاهی به‌معنای عادی چیزی پنهانی، نامرئی و مبهم استفاده می‌کند؛ برای مثال از نظر مک لوهان، برخلاف تصویری که فرد از آن آگاه است، اساس رسانه بر نیمه‌خودآگاه استوار است. او نیمه‌خودآگاهی را درک ناشدنی می‌داند.

از نظر فروید، ناخودآگاه مفهوم بنیادی نظریه‌ای است که طی سال‌های کارش بسط و ارتقا داده است. از نظر مک لوهان، نیمه‌خودآگاه این واقعیت را نشان می‌دهد که کاربر عادی از تأثیرات رسانه، مستقل از محتوای آن بی‌اطلاع است و از این نظر مانند فروید فکر می‌کند. مفهوم نیمه‌خودآگاه در مدل تأثیر رسانه مک لوهان، نقش کلیدی ناخودآگاه را در نظریه روانکاو فروید ندارد.

## نظریه مک لوهان در مورد تأثیر رسانه بر روان و استفاده او از اصطلاح نیمه‌خودآگاهی و نیمه‌هوشیاری

یکی از کلیدهای درک رابطه مک لوهان- فروید، مقایسه دو مفهوم ناخودآگاه و نیمه‌هوشیار در نظریه‌های آنان است. فصل «عاشقان ابراز: گل نرگس<sup>۳</sup> به‌مثابه مخدر» در کتاب «شناخت رسانه»<sup>۴</sup>

1. Subconsciousness

2. Subliminal

۳. Narcissus (به اسطوره نرسیس یا نرگس در یونان باستان اشاره دارد که عاشق تصویر خود در آب شد)

4. Understanding Media

(مارشال مک‌لوهان، ۱۹۶۴) که نقل‌قولی از آن در زیر آمده است، می‌تواند شروع خوبی برای این کار باشد:

از نظر فیزیولوژیکی، سیستم عصبی مرکزی؛ یعنی شبکه‌ای الکتریکی که واسطه‌های گوناگون حواس ما را تنظیم و هماهنگ می‌کند و نقش اصلی را بر عهده دارد. هر آنچه عملکرد این سیستم را تهدید کند، باید کنترل، بومی‌سازی یا قطع شود، حتی در صورت لزوم، اندام آسیب‌رسان را باید به‌طور کامل حذف کرد. عملکرد بدن به‌عنوان گروهی از اندام‌های محافظت‌کننده و نگهدارنده برای سیستم عصبی مرکزی این است که مانند سپری در برابر تغییرات ناگهانی محرک‌های محیط اجتماعی و فیزیکی عمل کند. ناکامی یا سرافکندگی اجتماعی غیرمترقبه، شوکی است که ممکن است برخی به‌شدت از آن غمگین شوند یا به اختلالات عضلانی منجر شود که به فرد پیغام می‌دهد از وضعیت تهدیدکننده خارج شود.

درمان، چه اجتماعی باشد و چه جسمانی، دارویی ضد تحریک است که با کمک به تعادل اعضای بدن، از سیستم عصبی مرکزی محافظت می‌کند. لذت<sup>۱</sup> نیز ماده‌ای ضدتحریک است (برای مثال، ورزش، سرگرمی و الکل)، در حالی که آرامش<sup>۲</sup> به معنای حذف تحریک است. هم لذت و هم آرامش، راهبردهایی برای تعادل سیستم عصبی مرکزی هستند.

با پیدایش فناوری‌های الکتریکی، انسان مدلی زنده از سیستم عصبی مرکزی را خارج از خود امتداد یا قرار داد. این اتفاق به هر میزان رخ دهد، تحولی است که به قطع عضو خودبه‌خودی، ناامیدانه و خودکشی‌گونه اشاره دارد؛ زیرا سیستم عصبی مرکزی دیگر نمی‌تواند به اندام‌های جسمانی وابسته باشد تا مانند سپری محافظتی در برابر تیرها و پیکان‌های سازوکار تولید خشم، عمل کنند. به‌خوبی می‌توان گفت که ماشینی کردن پی‌درپی اندام‌های جسمانی گوناگون، از زمان اختراع چاپ تاکنون سبب شده است تا تجربیات اجتماعی، بیش از حد تحمل سیستم عصبی مرکزی، خشن و تحریک‌آمیز شوند.

درخصوص تنها دلیل منطقی چنین توسعه‌ای، می‌توان به مضمون نارسیس مراجعه کرد. زیرا اگر نارسیس با تصویر تقطیع‌شده خود تخدیر شده باشد، دلیلی بسیار خوب برای بی‌حسی و تخدیر وجود دارد. الگوهای پاسخ به آسیب‌های جسمانی و روانی بسیار مشابه یکدیگرند. کسی که

1. Pleasure

2. Comfort

به‌طور ناگهانی عزیزانش را از دست می‌دهد و کسی که به‌طور ناگهانی از ارتفاعی سقوط می‌کند، هر دو دچار شوک می‌شوند. هم از دست دادن خانواده و هم از دست دادن ناشی از سقوط، مواردی از شدیدترین حالت قطع عضو خود هستند. شوک، موجب بی‌حسی عمومی یا افزایش آستانه ادراک می‌شود و قربانی در برابر درد احساس ایمنی پیدا می‌کند. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۵۲-۵۳)

علاقه مک لوهان به حسگرهای انسانی، مشابه علاقه فروید به ناخودآگاه است؛ زیرا هر دو اینها ناپیدا و نامرئی‌اند. مک لوهان در مواجهه با عوامل نامرئی، خود را به پاستور تشبیه می‌کند و همچون فروید، درمانگر می‌بیند. فروید می‌خواهد افراد را درمان کند، در حالی که مک لوهان در جستجوی درمانی برای تمام جامعه است. فروید می‌خواهد بیمارانش را از کشمکش ایگو (خود) در برابر جدال بین تمایلات نهاد<sup>۱</sup> و عرف و قواعد اخلاقی فراخود<sup>۲</sup> (وجدان) آگاه کند. اما مک لوهان تلاش دارد تا تضاد بین ضرورت رسانه‌های جدید و آن دسته از عادات‌های کاربران را حل کند که بر اثر استفاده از رسانه‌های قدیمی رشد کرده‌اند و حالا، رسانه‌های جدید در حال تغییر آن هستند. مک لوهان نوشته است: «عملکرد نیمه خودآگاه رسانه‌ای جدید مانند تلویزیون چه مصونیت احتمالی می‌تواند ایجاد کند؟ برای مقاومت در برابر تلویزیون باید پادزهر رسانه‌های مرتبط مانند چاپ را به‌دست آورد.» (۱۹۶۴، ۳۲۹)

در اینجا مک لوهان، تلویزیون را به‌مثابه نوعی بیماری در نظر می‌گیرد. استفاده استعاری از واژه‌ای پزشکی مانند مصونیت و پادزهر در نقل قول بالا، مانند رویکرد فروید به پزشکی است. اهمیت نقش ناخودآگاه (یا در اصطلاح مک لوهان، نیمه خودآگاه) در اندیشه مک لوهان، تقریباً به اندازه اهمیت نقش آن در اندیشه فروید است. مک لوهان معتقد است؛ بیشتر افراد از محیط و زمینه‌ای که رسانه‌ها فراهم می‌آورند، آگاه نیستند. تنها استثنا، هنرمندانی هستند که درکی مستقیم از تأثیرات رسانه‌ها دارند و بوم‌شناسان رسانه‌ای که به صراحت، تأثیرات رسانه‌ها را مطالعه می‌کنند. این زمینه یا محیط رسانه است که پویایی روانی و اجتماعی جامعه را پیش می‌برد. از سوی دیگر، فروید باور داشت که فعالیت‌های ناخودآگاه روان انسان، به پویایی روانی و اجتماعی او جهت می‌دهد.

---

1. id

2. Superego

ساختار رسمی فضای بصری شامل سرکوب (درونی‌سازی با استفاده از ناخودآگاه) همه زمینه‌هاست تا یکسان‌سازی ایستا و انتزاعی، تضمین شود. وقتی حروف قابل مشاهده متوقف شد تا خود را به صورت «موضوعی فکری» به میان آورد، به ادراکی فاقد مفهوم (سرکوب‌شده و نیمه‌خودآگاه) تبدیل می‌شود: تأثیر متناظر الفبا بر خواننده در جدا کردن مفهوم<sup>۱</sup> و ادراک<sup>۲</sup> از یکدیگر این بود که به مفهوم، وابستگی مشابهی قرض داده شود و آن را به تصویری بدون زمینه خودآگاه تبدیل کند. (مک لوهان و مک لوهان، ۱۹۸۸، ۱۵)

آگاهی از ماهیت نامرئی زمینه در تحلیل تصویر/زمینه<sup>۳</sup> به مک لوهان امکان داد تا موضوعات را به گونه‌ای متفاوت از دیگران ببیند و به توانایی عجیب خود در پیش‌بینی آینده از طریق مطالعه زمان حال اعتبار ببخشد. او در نامه‌ای به تام استپ<sup>۴</sup> در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۷۳ نوشت:

تصویر، چیزی است که پدیدار می‌شود و زمینه همیشه نیمه خودآگاه است. تغییرات پیش از آنکه در تصویر رخ دهند، در زمینه رخ می‌دهند. با استفاده از زمینه به‌عنوان زیرمجموعه الگوها، فشارها و تأثیرات نیمه خودآگاه، می‌توانیم هم تصویر و هم زمینه را به شکل تصاویری از آینده نشان دهیم که در واقع، پیش از تصاویر کم و بیش نهایی قرار می‌گیرند و ما به‌طور معمول، علاقه خود را به آنها معطوف می‌کنیم.

فروید نیز در تحلیل روان انسان از تصویر/زمینه استفاده می‌کند. ایگو (خود) فرد، تصویر است و نهاد و فراخود، زمینه‌ای هستند که او از آنها آگاه نیست، ولی پویایی رفتار او را هدایت می‌کنند. به همین ترتیب، زمینه یا محیط پنهان رسانه‌ای جدید، پویای رفتار فردی و نیز رفتار سیاسی، اقتصادی کل جامعه را هدایت می‌کند. کاربرد دیگر تصویر/زمینه، استفاده از خودآگاه به‌عنوان تصویر و ناخودآگاه به‌عنوان زمینه است.

از دید مک لوهان، رسانه‌ها فواید و زیان‌هایی دارند که دومی آشکار نیست. از نظر فروید نیز، سائق سکس در نهاد، فایده و زیان دارد. فایده آن، تکثیر گونه‌ها و زیان آن، تمایلات ناپدیدایی است که با محدوده‌های فراخود در تعارض است. خاطرات سرکوب‌شده نیز زیان‌هایی دارند که ناخودآگاه‌اند.

1. Concept
2. Percept
3. Figure/Ground
4. Tom Stepp

## رسانه‌های الکتریکی، ناخودآگاه را به سطح می‌آورند

مک لوهان معتقد بود؛ رسانه‌های الکتریکی، ناخودآگاه روان را به سطحی می‌آورند که می‌تواند به خودآگاه تبدیل شود.

بنابراین، عصر اضطراب و رسانه‌های الکتریکی، عصر ناخودآگاه و بی‌حسی اما در عین حال به‌طرز چشمگیری، عصر خودآگاهی ناخودآگاه است. با بی‌حس شدن استراتژیک سیستم عصبی، وظایف آگاهی و نظم خودآگاه به زندگی جسمانی انسان منتقل می‌شوند و به این ترتیب، او برای نخستین بار، فناوری را به‌عنوان گستره‌ای از بدن فیزیکی خود درک می‌کند. به نظر می‌رسد، پیش از آنکه عصر الکتریک، وسیله‌ای برای آگاهی فوری و همه‌جانبه به ما بدهد، این اتفاق قادر به افتادن نبود. با این آگاهی، زندگی نیمه خودآگاه، چه خصوصی و چه اجتماعی، در معرض دید عموم قرار گرفته است؛ در نتیجه، ما «خودآگاهی اجتماعی» را به‌عنوان دلیل احساس گناه به خود نشان داده‌ایم. اگزیزتانیسیالیسم به جای فلسفه مقولات، فلسفه ساختارها و به‌جای روحیه بورژوازی جدایی فردی یا دیدگاه‌ها، مشارکت کامل اجتماعی را ارائه می‌کند. در عصر الکترونیک، همه بشریت مانند پوستی ما را می‌پوشانند. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۵۸)

مک لوهان در عین حال که اظهار می‌کرد رسانه‌ها ناخودآگاه را به سطح آورده‌اند، معتقد بود که آنها باعث رخوت و کرختی احساسات ما می‌شوند.

رادیو، مانند تمام رسانه‌های دیگر، ردایی نامرئی دارد و به‌ظاهر، با صداقت و صراحت فرد به فرد نزد ما می‌آید که خصوصی و صمیمی است، در حالی که به‌واقع، اتاق پژواکی جادویی است که می‌تواند تارهای دور و فراموش‌شده را لمس کند. تمام آنچه فناوری به ما اضافه می‌کند، باید بی‌حس‌کننده و نیمه خودآگاه باشد، در غیر این صورت، نمی‌توانیم فشارهای ناشی از چنین بسط و کششی را تحمل کنیم. رادیو، حتی بیش از تلفن و تلگراف، دقیقاً همان بسط سیستم عصبی مرکزی است که تنها با گفتار خود انسان مطابقت دارد. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۳۳۴)

حال که نیروی پنهان تصویر تلویزیون را در پراکندگی مفرط نمونه‌ها دیدیم، این پرسش مطرح می‌شود که: عملکرد نیمه خودآگاه رسانه‌ای جدیدی مانند تلویزیون، چه مصنوعیتی می‌تواند ایجاد کند؟ (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۳۶۳)

تغییرات الکتریکی مرتبط با خودکارسازی، ارتباطی با ایدئولوژی‌ها یا برنامه‌های اجتماعی ندارند.

در غیر این صورت، امکان کنترل یا به تأخیر انداختن آنها وجود داشت. در عوض، گسترش فناوریانه سیستم عصبی مرکزی ما که می‌توانیم آنها را رسانه‌های الکتریکی بدانیم، بیش از یک قرن پیش، به شکلی پنهان آغاز شده است، به شکلی پنهان تأثیرگذار بوده است و به شکلی پنهان باقی مانده است. در هیچ یک از ادوار فرهنگ بشری که تاکنون شناخته شده است، سازوکارهای روان تا این اندازه در اختراع و فناوری نقش نداشته‌اند. امروزه، این سرعت زیاد اطلاعات الکتریکی است که برای اولین بار، شناسایی آسان الگوها و نقشه رسمی تغییر و تحولات را امکان‌پذیر می‌سازد. (مک‌لوهان، ۱۹۶۴: ۳۸۸)

### استفاده مک لوهان از مفاهیم فرویدی

نمونه‌های زیادی از کاربرد مفاهیم فرویدی از سوی مک لوهان وجود دارند که بدون هیچ اظهار نظری در این بخش جمع‌آوری شده‌اند؛ زیرا خود متنها، گویای این نکته‌اند. این نقل‌قول‌ها در درجه اول برآمده از درک رسانه‌ها هستند؛ مگر آنکه خلاف آن ذکر شده باشد:

شدت یا وضوح زیاد در زندگی نیز مانند سرگرمی، به تخصص و تجزیه منجر می‌شود و این نکته را تشریح می‌کند که چرا هر تجربه سختی، پیش از آگاهی و جذب باید «فراموش» یا «سانسور» شود و به موقعیتی بسیار جذاب تقلیل یابد. اصطلاح فرویدی «سانسور» بیشتر شرطی ضروری برای یادگیری است تا عملکردی اخلاقی. اگر بخواهیم هر شوکی را که به ساختارهای گوناگون آگاهیمان وارد می‌شود، به‌طور کامل و مستقیم بپذیریم، به‌زودی از نظر عصبی ویران می‌شویم، مدام دوباره کاری می‌کنیم و هر لحظه، دکمه هراس را فشار می‌دهیم. «سانسور»، از سیستم مرکزی ارزش‌های ما محافظت می‌کند، همان کاری که سیستم عصبی جسمانی، هنگام شروع تجرب‌های جدید، با کاهش تنش انجام می‌دهد. این سیستم خنک‌کننده در بسیاری از افراد، حالتی مادام‌العمر از فرسودگی روانی یا خوابگردی ایجاد می‌کند که بویژه در عصر فناوری‌های جدید قابل مشاهده است. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۳۲)

بنابر ایده‌ای فرویدی، وقتی از تبدیل برخی رویدادها یا تجربیات طبیعی به هنر خودآگاه ناکام می‌شویم، آن را سرکوب می‌کنیم؛ در این ایده، به احتمال، کلیدی برای برخی از این مشکلات وجود دارد و این، همان سازوکاری است که در حضور ملحقاتی (همان رسانه‌هایی که در این کتاب بررسی شده‌اند)، ما را بی‌حس می‌کند؛ زیرا رسانه نیز مانند استعاره، تجربه‌ها را دگرگون و منتقل می‌سازد.



محور نظریه روانکاوی مدرن، رابطه بین ترکیب پول و بدن انسان است. برخی تحلیلگران سرچشمه پول را میل کودکانه به بازی با مدفوع می‌دانند، به خصوص فرنچی<sup>۱</sup> معتقد است؛ پول «چیزی نیست جز مشتکی کثافت بی‌بو و بی‌آب که برای جلوه‌گری ساخته شده است». فرنچی در مفهوم پول، مفهوم فروید را در خصوص «شخصیت و اروتیسم مقعدی» تشریح می‌کند. هرچند ایده پیوند دادن «پول کثیف» با مقعد، در خطوط اصلی روان‌کاوی ادامه یافته است، به اندازه کافی با ماهیت و عملکرد پول در جامعه مطابقت ندارد تا بتواند موضوعی برای فصل حاضر ارائه دهد. (مک‌لوهان، ۱۹۶۴: ۱۴۷)

دوران عکاسی، بیش از هر دوره دیگری به دوران ژست، تقلید و رقص تبدیل شد. مبنای مشاهدات فروید و یونگ، تفسیر زبان فرد و مجموعه حالت‌ها و حرکات او با توجه به رؤیاها و فعالیت‌های معمول زندگی روزمره بود. گشتالت‌های (ساختارهای) جسمانی و روانی یا عکاسی ساکن<sup>۲</sup> که فروید و یونگ با آن کار می‌کردند، به شدت به دنیای حالت و وضعیت مدیون بود که عکاسان از آن پرده برداشته بودند. عکس برای حرکات و حالت‌های فردی و جمعی به یک اندازه کاربرد دارد، در حالی که زبان نوشتاری و چاپی، به حالت‌های فردی و خصوصی متمایل است. بنابراین، اشکال سنتی بلاغت و فصاحت، حالت فردی ذهن متکلم در ارتباط با مخاطب بود، در حالی که کهن الگوهای اسطوره‌های و یونگی، حالت‌های جمعی ذهن هستند که فرم نوشتاری نمی‌تواند از عهده آنها برآید، همان‌طور که نمی‌تواند تقلید و وضعیت را هدایت کند. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۲۱۵)

موفقیت بزرگی که پلاتک، در مکانیک کوانتوم و فروید، در تفسیر رؤیاها به‌دست آورد (هر دو در سال ۱۹۰۰) شناخت ناپیوستگی در ماده و بین خودآگاه و ناخودآگاه بود. فیزیکدانان این موضوع را به‌عنوان «فاصله تشدیدشده» خط اتصال؛ یعنی پیوند شیمیایی شناسایی کردند. این گسستی کامل از فضای بصری است که هم‌زمان با کوبیسم یا «فضای چندمکانی» پدیدار شد. (مک لوهان و همکاران، ۱۹۸۷: ۵۰۴)

مک لوهان برای کار فروید احترام قائل بود و به‌طور متناوب، به او ارجاع می‌داد اما از برخی جنبه‌ها نیز انتقاداتی داشت که دو نمونه از آنها در متنهای زیر نمود دارد:

کار یونگ و فروید، ترجمه دشوار و پرزحمت معرفتی بدون الفبا و نوشتار ادبیانه است و مانند تمام ترجمه‌ها دچار حذف و تحریف شده است. (مک لوهان، ۱۹۶۲: ۷۲)

با این حال، تا زمان فروید، انسان به‌مانند هابی از شهود خودآگاهی آویخته بود که سایه‌ای

1. Ferenczi
2. Still Shot

از خودانگیختگی بر خود داشت اما فروید با تصویر خود از ذهن به‌مثابه موج‌هایی بر اقیانوس ناخودآگاه، به این تفکر پایان داد. اگر غرب برای مدتی طولانی از طریق نوشتارهای چاپی پردازش نشده بود، این استعاره‌ها به‌هیچ‌وجه جلب توجه نکرده بودند. (مک لوهان، ۱۹۶۲: ۲۵۱)

در تمام این نقل‌قول‌ها می‌توان احترام مک لوهان به عقاید فروید و در عین حال، انتقادها و موضع مستقل او را دید. به‌طور قطع، مک لوهان پیرو فروید نیست، اگرچه پیشرو بودن فروید و بینش عمیق او را نسبت به روان‌شناسی انسان می‌پذیرد که با نظریه خود او بسیار همگراست.

### فروید، مک لوهان و علاقه مشابه آنان به هنر و ادبیات

علاقه بسیار زیاد فروید و مک لوهان به هنر و ادبیات، در پژوهش‌ها و الگوهایی که برای رفتار انسانی و اجتماعی ارائه کرده‌اند، نقشی مرکزی داشته است. علاقه مک لوهان به ادبیات واضح است؛ زیرا استاد زبان انگلیسی بود و یکی از حوزه‌های کانونی پژوهش‌های او را نقد ادبی تشکیل می‌داد و در سال ۱۹۴۱ دکترای این رشته را از دانشگاه کمبریج گرفته بود. علاوه بر این، استادان او آی ای ریچاردز<sup>۱</sup> و اف آر لیویس<sup>۲</sup> از پیشگامان فرم‌های جدید نقد ادبی بودند. اعتبار ادبی فروید نیز به همین اندازه چشمگیر اما کمتر شناخته شده بود. او در اظهارات خود در سال ۱۹۳۴ علاقه‌مندی‌اش را به ادبیات نشان داده است:

از زمان کودکی‌ام، گوته قهرمان من بوده است [...] من می‌توانستم سرنوشت خود را به روشی غیرمستقیم تحقق ببخشم و به آرزوی خود برسم؛ نویسنده‌ای با ظاهر پزشکی باقی بمانم. (فروید، ۱۹۱۴)

رؤیای مک لوهان هم این بود که پزشکی با ظاهر استاد ادبیات و نقد ادبی باشد و بیماری‌هایی را درمان کند که بر اثر فقدان درک اثرات رسانه‌ها پدید می‌آیند.

ارزشمندترین متحدان فروید، نویسندگان (و هنرمندانی) خلاق بودند که با رهایی از قید و بند «جدیت علمی» می‌توانستند مانند کودکان با ایده‌ها بازی کنند و به این ترتیب، به بینش‌هایی ارزشمند دست یابند که دانشمندان پس از سال‌ها آزمایش و تردید به آنها دست می‌یابند. خود او در این زمینه می‌گوید:

نویسندگان خلاق، متحدانی ارزنده‌اند و شواهد آنها بسیار ارزشمند است؛ زیرا می‌توانند تمام

1. I. A. Richards

2. F. R. Leavis

آنچه را بین آسمان و زمین است، درک کنند، چیزهایی که ما در فلسفه خود، هنوز رؤیای آنها را هم نمی‌توانیم ببینیم. آنان با شناختی که از ذهن دارند، بسیار فراتر از ما مردم معمولی‌اند؛ زیرا از منابعی استفاده می‌کنند که علم هنوز به آنها دسترسی ندارد. (فروید، ۱۹۰۶)

نوشتار ابتکاری فروید، روشی نوین برای تولید دانش از طریق گونه‌ای جدید از گفتمان بنیان نهاد است. اعتبار و پیچیدگی متون فرویدی، ربط آن را تضمین می‌کند و اطمینان می‌دهد که روانکاوی از هر گونه اتهام تقلیل‌گرایی مبرا است. قدرت خلاق و ویرانگر روانکاوی، به‌طور عمده، از متون فرویدی سرچشمه می‌گیرد، ترکیبی خاص که قدرت عقلانی و تأثیرات ناخودآگاه، نقش مکمل را در آن ایفا می‌کنند.

سبک ادبی فروید با همکاران او در حوزه پزشکی که از زبان توصیفی عصر علمی - پزشکی استفاده می‌کردند، کاملاً متفاوت بود. او اذعان می‌کرد که آثار ویرژیل، سوفوکل، شکسپیر، شیلر، سروانتس، گوته و هاینه، بر سبک ادبی‌اش تأثیرگذار بوده‌اند.

سبک ادبی مک‌لوهان نیز، مانند فروید، با همکاران دانشگاهی‌اش تفاوت داشت.

هنرمندان، بویژه در حوزه ادبیات، نقشی ویژه در دنیای مارشال مک‌لوهان ایفا می‌کردند. مک‌لوهان از طرفداران پروپا قرص جیمز جویس<sup>۱</sup>، ازرا پاوند<sup>۲</sup>، تی اس الیوت<sup>۳</sup>، وندام لوییس<sup>۴</sup> و به‌طور کلی شاعران سمبولیست مانند استفان مالارمه<sup>۵</sup>، پل ورن<sup>۶</sup> و آرتور رمبو<sup>۷</sup> بود. او می‌نویسد: من تمام دانشم را در خصوص رسانه‌ها از افرادی چون فلور و رمبو و بودلر گرفته‌ام ... بزرگ‌ترین راهنماهای حوزه رسانه، نقاشان و شاعران اواخر قرن ۱۹ و افرادی چون جیمز جویس، الیوت، پاوند و دیگران هستند. (مک‌لوهان و همکاران، ۲۰۰۳: ۹۳ و ۹۵)

استقلال زبان ادبی فروید، به تحقق رویکرد منحصربه‌فرد وی در روانپزشکی منجر شد و محدودیت‌هایی را که دانشمندان زمان وی اعمال کرده بودند، دور زد. فروید نیز مانند مک‌لوهان،

1. James Joyce
2. Ezra Pound
3. T. S. Eliot
4. Wyndham Lewis
5. Stéphane Mallarmé
6. Paul Verlaine
7. Arthur Rimbaud

از سوی هم‌تایان خود، به دلیل دور بودن از اصول نوشتار علمی و پژوهشی زمان خود که باید «بی‌طرف» و «عینی» تلقی می‌شد، مورد انتقاد قرار گرفت. او برای ارائه پروژه علمی خود، در مقابل این روش ایستاد. فروید نیز مانند مک‌لوهان، کاوشگر و ماجراجویی بود که به ناچار باید نوشتار علمی را از نو می‌ساخت تا پدیده‌ای جدید را توجیه کند که علم حتی از تصور آن سر باز می‌زد، مانند این بخش از گرادیوا<sup>۱</sup> نوشته جنسن<sup>۲</sup> که فروید به آن ارجاع داده است:

آنچه [علم] آموزش داد، شیوه بی‌روح و باستانی نگاه کردن به مسائل بود و آنچه از دهان آن بیرون آمد، زبانی مرده و پرتکلف بود. اینها به درک روح، احساسات و قلب کمکی نمی‌کردند.

مک‌لوهان نیز سبک دانشگاهی زمان خود را نپذیرفت و از سبک ادبی شاعران سمبولیست تقلید کرد. در کتاب‌هایی که با همکاری کوئنتین فیوره<sup>۳</sup> و جروم آگل<sup>۴</sup> نوشت؛ برای مثال، «رسانه، پیام است» (۱۹۶۷) و «ضدحمله و جنگ و صلح در دهکده جهانی» می‌توان تلاش‌های او را برای شاعرانگی تشخیص داد. برخی از بندهای این کتاب‌ها، شبیه شعرهایی هستند که از ای ای کامی‌نگز<sup>۵</sup> متأثرند و با هم‌نشینی نامنظم کلمات در متن همراه نشده‌اند. مک‌لوهان پیش از آن نیز در مجله «کاوش»<sup>۶</sup> متن خود را در قالب نظم‌ی پنهانی تنظیم کرده بود:

امروز طبیعی است که

از اهداف «دیداری-شنیداری» سخن برانیم

زیرا هنوز کتاب را اصل و هنجار می‌دانیم

و رسانه‌های دیگر را فرع و ضمنی

- مطبوعات، رادیو، سینما، تلویزیون-

رسانه‌های جمعی‌اند

و کتاب را در نظر آورید؛

که قالبی فردگرایانه است.

(تأکید اصلی، ۱۹۷۵: ۲۲)

- 
1. Gradiva
  2. Jensen
  3. Quentin Fiore
  4. Jerome Agel
  5. E. E. Cummings
  6. Exploration

بی‌تردید، مک‌لوهان شاعری کسل‌کننده بود اما باید اعتراف کرد که واژه‌ها را می‌شناخت. از نظر من او بیش از آنکه شاعر باشد، هنرمند جازی بود که [به‌جای نت] با واژه کار می‌کرد. او پیوسته، با ترکیباتی گوناگون از کلمات بداهه‌نویسی می‌کرد و در جستجوی بینشی بود که ممکن است از طریق جناس آشکار شود.

بسیاری از افرادی که رفتار حرفه‌ای دارند، از «شان پانمن» اجتناب می‌کنند؛ زیرا به آنان هشدار داده می‌شود که بازی کلامی، مبتذل‌ترین شکل طنز است [...]. جیمز جویس می‌دانست هر واژه، مخزنی از ادراکات بی‌شمار انسانی است که می‌تواند در تعامل با واژه‌های دیگر تراش بخورد و آزاد شود. او با دو واژه می‌تواند دنیایی شفاهی بسازد. فوگ یا رقص با زنگ‌ها و حرکات که در ادامه می‌آید، اگر با صدای بلند خوانده شود، گزارشی نمایشی از جهل سازمان‌یافته ارائه می‌دهد. (مک‌لوهان و نویت، ۱۹۷۲)

فروید در ارائه تعریف بحث‌برانگیز ماهیت رؤیاها ترجیح داد با بیان اینکه تجربیات، احساسات و افکار روزمره در هنگام بیداری، طی خواب نیز ادامه می‌یابند، با نویسندگان تخیلی و خرافات رایج قدیمی همسو شود. به عبارت دیگر، او به دلخواه خود، توضیحاتی را که علم زمان او درباره پدیده رؤیا ارائه داده بود، رد کرد. فروید در مقاله خود با عنوان «هذیان و رؤیاها در گرادیاوی جنسن»<sup>۱</sup>، در بررسی ماهیت رؤیا، از حکایت ویلهلم جنسن<sup>۲</sup> اقتباس می‌کند که در سال ۱۹۰۳ منتشر شد. او تصمیم گرفت پیچیدگی شخصیت نوربرت هانولد، قهرمان حکایت جنسن را به‌عنوان مطالعه‌ای موردی در نظر بگیرد.

وقتی فروید ویژگی‌های روان‌شناختی شخصیت جنسن را مطالعه و با داده‌های برآمده از نتایج بالینی خود مقایسه کرد، نظریه‌های خود را در باب فانتزی‌ها و ارتباط آنها با رؤیاها تنظیم و قاعده‌مند کرد. او با شگفتی بسیار فهمید که نویسنده گرادیاوا، اثر خود را بر پایه آنچه فروید از تجربیات پزشکی خود یافته بود، بنا نهاده است:

هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد که تأیید یافته‌های خود را در نوشته‌های تخیلی جستجو کنم. بنابراین، بیشتر متعجب شدم وقتی فهمیدم نویسنده گرادیاوا که در سال ۱۹۰۳ منتشر شده است،

1. Delusions and dreams in Jensen's Gradiva

2. Wilhelm Jensen

درست همان چیزی را مبنای خلق اثر خود قرار داده است که تصور می‌کردم من برای نخستین بار از طریق تجربیات پزشکی‌ام کشف کرده‌ام. این نویسنده چگونه به همان دانشی دست یافته که پزشکی به آن دست یافته است، یا دست کم به گونه‌ای رفتار کرده که گویا از دانشی مشابه برخوردار بوده است؟ (۱۹۰۶)

فروید به‌عنوان دانشمند، یافته‌های خود را با نوشته‌های جنسن و سایر نویسندگان خلاق مقایسه کرد و با وجود اختلافی که در اهداف هر یک از طرح‌ها وجود داشت، از همگرایی میان آنها در نحوه بازنمود فرآیند ناخودآگاه رؤیا و هذیان شگفت‌زده شد. دانشمند تنها با رهایی از دریافت‌ها و چارچوب‌های ذهنی گذشته می‌تواند مرزهای دانش را گسترش دهد، در حالی که برای نویسنده خلاق، این رهایی به‌صورت بنیادین وجود دارد. وقتی هنرمند اثر هنری خود را خلق می‌کند، گرفتار قوانین و مقررات از پیش وضع شده نیست. با این حال، نتایج آنها با اهداف و نتایج دانشمندانی که از روشی رسمی استفاده می‌کنند، مطابقت دارد.

به احتمال، ما از منبعی مشابه بهره می‌گیریم و در مورد موضوعی یکسان کار می‌کنیم، ولی هر کدام روش خود را به کار می‌بریم و به نظر می‌رسد، این مشابهت نتایج ماست که تضمین می‌کند هر دو به‌درستی کار کرده‌ایم. رویه ما شامل مشاهدات آگاهانه فرآیندهای غیرطبیعی ذهنی در افراد دیگر است تا بتوان قوانین آنها را استخراج و اعلام کرد. نویسنده بی‌تردید به روشی متفاوت پیش می‌رود. او توجه خود را به ناخودآگاه ذهن معطوف می‌کند و به پیشرفت‌های احتمالی آن گوش فرا می‌دهد و به جای سرکوب‌شان با انتقاد خودآگاهانه، بیانی هنری به آنها می‌بخشد؛ بنابراین او آنچه را ما از دیگران می‌آموزیم - قوانینی که فعالیت‌های این ناخودآگاه باید از آنها پیروی کند - خود تجربه می‌کند، اما نیازی ندارد که این قوانین را بیان کند یا حتی به وضوح از آنها آگاه باشد؛ چون همگی در نتیجه ذکاوت او، در آفرینش‌های [هنری] وی گنجانده شده‌اند. ما این قوانین را با تجزیه و تحلیل نوشته‌های او کشف می‌کنیم درست همان‌طور که آنها را در بیماری‌های واقعی پیدا می‌کنیم، اما به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر این است که هر دوی ما، هم نویسنده و هم پزشک، درست مانند هم، یا به درستی و یا اشتباه، ناخودآگاه را درک کرده‌ایم. (فروید، ۱۹۰۶)

مک‌لوهان نیز برای پیشبرد اهداف علمی خود، از بینش هنرمندانی مانند لویی‌س، پاوند، جویس و الیوت بهره می‌برد. وی همچنین هنرمندان را، راهنمایانی می‌دانست که کمک می‌کردند تا او با دقت به آینده بنگرد. او علاقه زیادی به اظهارات وندام لویی‌س داشت: «هنرمند به نوشتن تاریخ دقیق آینده مشغول است؛ زیرا از پتانسیل بلااستفاده زمان حاضر آگاه است» (مک لوهان و همکاران، ۲۰۰۳: ۱۴). از نظر ما، این احساس وندام لویی‌س، به عقاید مک‌لوهان در مورد پیش‌بینی آینده بر اساس مشاهدات خود از زمان حال، کمک زیادی کرده است. فروید هم می‌خواست با آگاهی از وضعیت فعلی بیماران، وضعیت سلامتی آنان را در آینده پیش‌بینی کند.

فروید علاوه بر نظریه‌پردازی در خصوص ماهیت رؤیاهای، در جستجوی بررسی و درک ماهیت خلق ادبی بود. او می‌خواست بداند نویسندگان خلاق، برای آفرینش مواد خود از چه منابعی استفاده می‌کنند و هنرمندان چگونه می‌توانند با بیدار کردن احساساتی که تصور نمی‌کردیم در ما وجود داشته باشند، ما را تحت تأثیر قرار دهند و تأثیر مشخصی بر ما بگذارند. فروید با طرح این پرسش‌ها تلاش خود را برای درک پیامدهای روان‌شناختی فرآیند خلاقیت آغاز کرد؛ همچنان که مک‌لوهان نیز تلاش کرد با بررسی تأثیر فضای رسانه‌ای که هنرمندان در آن فعالیت می‌کردند، فرآیند خلاقیت را درک کند.

### ارتباط فروید و مک‌لوهان

هم فروید و هم مک‌لوهان در کار خود از تداعی آزاد<sup>۱</sup> استفاده کردند، شاید به این دلیل که هر دو متفکر، همان‌گونه که گفته شد، به هنر و ادبیات علاقه‌مند بودند. یکی از تکنیک‌های روان‌درمانی فرویدی، تشویق بیماران به تداعی آزاد است تا محتوای ناخودآگاه آنان برای روانکاو (و خودشان) آشکار شود. در روش تداعی آزاد که به‌عنوان تکنیکی در روانکاو فرویدی استفاده می‌شود، بیمار می‌تواند از طریق درک گذشته خود، آینده‌اش را هدایت کند. این تکنیک با مفهوم «نگاه به گذشته» مک‌لوهان مشابهت دارد.

مک‌لوهان و فروید، هر دو علاقه‌مند بودند که دریابند چه اتفاقی در حال حاضر در حال رخ دادن است و اتفاقاتی که در گذشته رخ داده، چگونه زمان حال را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از نظر

1. Free association

آنان، درک زمان حال، راهی برای شناخت آینده است. مک‌لوهان زمانی گفته بود: «من تنها چیزی را پیش‌بینی می‌کنم که پیش از این رخ داده است». او علاقه‌مند بود که بفهمد رسانه‌ها چگونه بر آینده روان انسان، یادگیری، کار و تعاملات اجتماعی او تأثیر خواهند گذاشت. از سوی دیگر، فروید می‌خواست بداند که بیمارانش چگونه می‌توانند در آینده، بر مشکلات احساسی، وسواس‌ها، دردهای روانی و سرکوب‌های خود غلبه کنند. هر دوی آنان معتقد بودند که درک گذشته و تأثیر آن بر حال، تنها راه شناخت آینده است.

روانکاوی و ارتباط جمعی، دو نهادی هستند که قرن بیستم را شکل داده‌اند. فروید و مک‌لوهان، دو غول بزرگی بودند که مناطق ناشناخته ذهن و رسانه را کاوش کردند. به نوعی، کار فروید مسیری مهم را هموار کرده است که مک‌لوهان بر آن گام نهاده است: نیروی نامرئی ذهن و رسانه، محیطی نوظهور است که ایجاد موقعیت انسانی را در روزگار ما موجب شده است.